



حکمت فردوسی

سخن چینیان و بدخواهان به انوشیروان عادل! شکایتی می‌برند و پرسشی می‌کنند که، تو پادشاهی عادل، خرمند و بزرگ هستی که از پادشاهان دیگر بالاتری و عدالت تو شهره خاص و عام است. در شهر تو دو بازرگان زندگی می‌کنند که در دارایی و مال و ناز و نعمت فراوان غوطه‌ورند و ثروت آنان به اندازه‌ای رسیده است که بر مال پادشاه پیشی گرفته است. از بی‌نیازی و رفاه چنان شده‌اند که شب و روز هستی را در خنده و شادی و آواز و چنگ و رباب سپری می‌کنند و در خوش‌گذرانی در پیش همگان شهره‌اند. این نعمت‌های بی‌کران از آن پادشاه است و نه از آن رعایای خوش‌گذران! آیا پادشاه در این مورد حرفی برای گفتن و مجازات گناه کاران ندارند؟ نوشین روان در شگفتی از گفتار این بی‌خردان، به یکی از آنان پاسخ می‌دهد:

اگر مردم من مال و ثروتی اندوخته دارند که از خزانه‌ی من پیشی گرفته است، به لیلی امنیت و آسایشی است که بر سرتاسر سرزمینم بر پای داشته‌ام که همگان می‌توانند بر حرفه‌ی خود باشند و بازرگانان نیز به داد و ستد مشغول گردند و به بازرگانی بپردازند و از سر سوداگری سود ببرند. بنابراین دلیلی ندارد که من بر مال و ثروت و اندوخته‌ی آنان چشم بدوزم و رشک بوزم و ثروت آنان را که از سر اندیشه و تلاش به دست آورده‌اند، از آنان بازستانم و به نام خود گردانم. و باز اگر مردم من شادانند و خوشحال و با آواز و موسیقی و چنگ و رباب زندگی را به شادی سپری می‌کنند، پس آن نیز نشانه‌ی آزادی، آرامش خاطر و امنیت اجتماعی است که بر سرتاسر سرزمینم بر پای داشته‌ام. به پاس آزادی و آرامش همگانی از غم و اندوه به دورند و زندگی را به شادی می‌گذرانند و بی‌نیاز از حسادت چون تویی بی‌مقدار! پس راه خونگیری و برو تا جانت برهانی و سلامت به منزل رسمی....

بزرگ مهر حکیم، دبیر خرمند نوشین‌روان ساسانی در پندنامه‌ی خود به پادشاه چنین می‌گوید:

ده دیو بازدارنده دانش و خرد بشری هستند که پرهیز از آنان واجب است و نزدیکی بر آنان موجب هلاکت. این ده دیو عبارتند از: آز، خشم، سخن‌چینی، دورویی، رشک ورزیدن، کینه‌توزی، ناپاک دینی، ناسپاسی، ننگ و نیاز.

«زاهد خلوت‌نشین»

نوش منم ! خاک ره پیر مغان،
نیش منم ! راز و نیاز من مهرس،
زهد منم ! باده‌فروش هر گز،
کفر منم ! باده ز کف نمی‌نم.

* * *

شیخ تویی !
زاهد بی‌زهد تویی !
ترس جگرسوز تویی !
عاید بیمار تویی !
واعظ بی‌زار تویی !
اصل گنه‌کار تویی !

* * *

نلق به بازار مکافات بری !
کنگره عرش به طامات بری !
خانه خراب بی‌نشان !
خلوتیسان دیر را !
جمله به زندان مکافات بری !

۲۱ رمضان ۱۴۰۹ قمری

یار منم ! دست نوازش‌گر تو،
جان منم ! قصه‌ی تقدیر بود.
حال منم ! چشم خمار یار من،
درد منم ! خانه‌ی تدبیر بود.
قال منم ! او که به جان تو را خرید،
قیل منم ! سرو به قامت تو نیست.
شمع منم ! شاپرک سوخته بال،
نور منم ! سمع و سماع و رقص ما،

* * *

اصل منم ! گوهری بر آب بود.
فرع منم ! خرقه‌ی صوفی نگر،

* * *

عشق منم ! سنگ صبور عمر من،
عاشق عیار منم ! قافله‌سالار زمان،
یاد منم ! پیر مناجات من،
داد منم ! مرگ تو فریاد بود.
وصل منم ! ای همه هستی وجود،
فصل منم ! ای که دو چشم مست تو،



شهره آفاق بود.

۱- بسیاری از بزرگان ادبیات ما، بزرگ‌مهر حکیم را وزیر نوشین‌روان ساسانی خوانده‌اند. وزیر نوشین‌روان فردی بوده است به نام «بیزگرد». بزرگ‌مهر دبیری فرهیخته و دانشمند بود که از دوران نوجوانی و هنگامی که شاه در تعبیر خوابی که دیده بود درماتنه به نظر می‌رسید، به دانش می‌رسد و از همین هنگام رهنمونی خردورز و اندیشمند برای نوشین‌روان ساسانی می‌شود و همواره او را از خطاهای حکومت و حاکمیت باز می‌دارد و پندهای ارزشمندی در علم و سیاست به او می‌دهد. در مواردی نه چندان کم نوشین‌روان را در مقابله با سختی‌های جان‌کاه حکومتی از شکست می‌رهاند. انوشیروان در همه جا از بزرگ‌مهر با عنوان دبیر، خرمند، مرد شکیبا، رهنمون، دانا، مرد فرهنگ‌جو و... یاد می‌کند و هیچ وقت او را به نام دستور و یا وزیر خود در جایی معرفی نکرده است. شکلت این که پادشاه خردورزی، دبیری، دانی، شکیبایی، استادی و رهنمونی شخصیتی مثل بزرگ‌مهر و خدمت کردن به پادشاهی عادل! مثل انوشیروان ساسانی، به قیمت زندانی شدن و آزار و شکنجه‌ی بزرگ‌مهر به تهمت ناروا و گفتاری دروغ از سوی نوشین‌روان تمام می‌شود که سرانجام آن نابینا شدن بزرگ‌مهر در زندان پادشاه عادل! انوشیروان دادگر! است.

۲- طامات = یاره‌گری - کزافه‌گری - لاف‌زنی